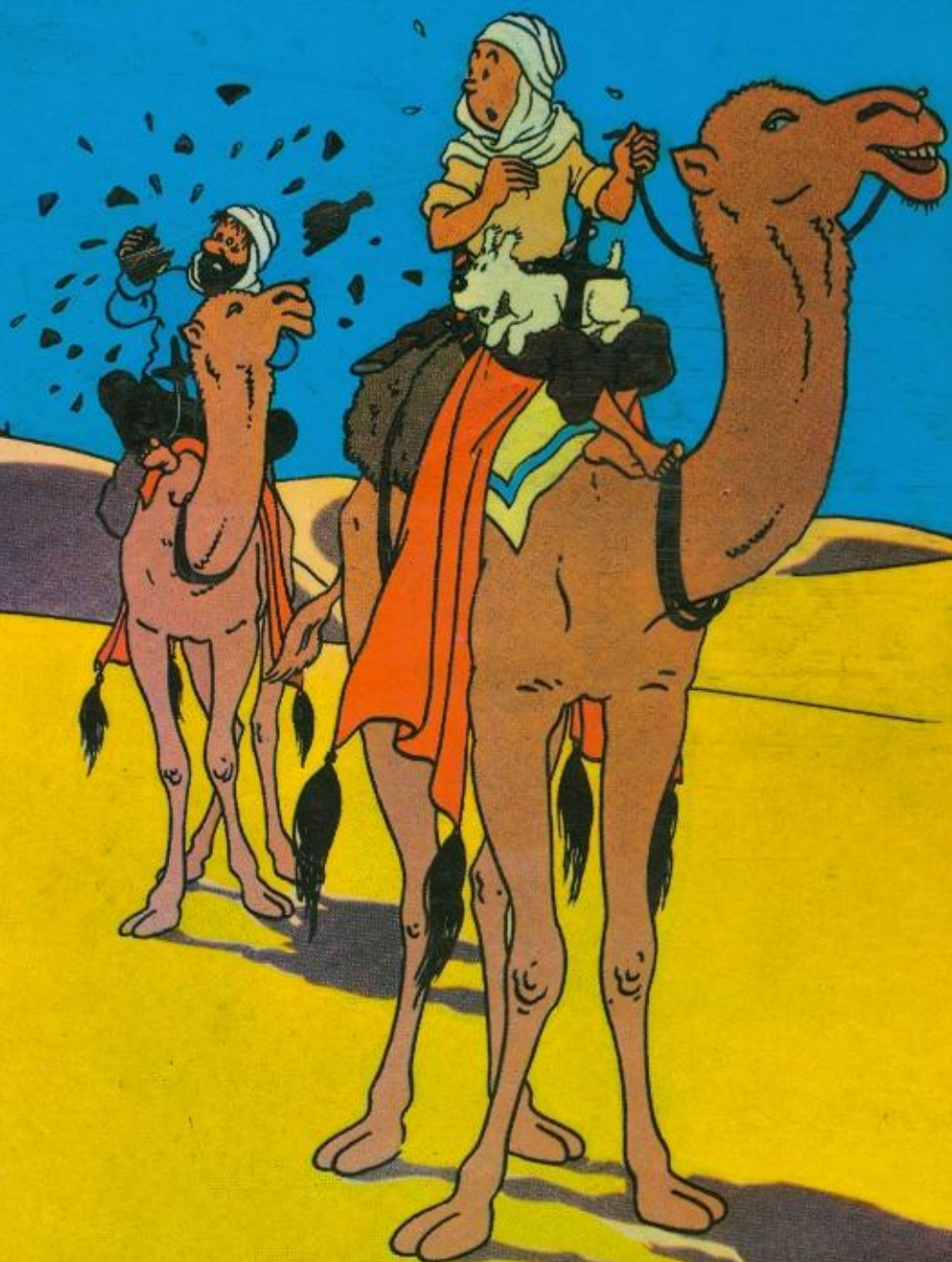


ماجرای [تن تن]

خرچنگ ○ پنجه طلایی



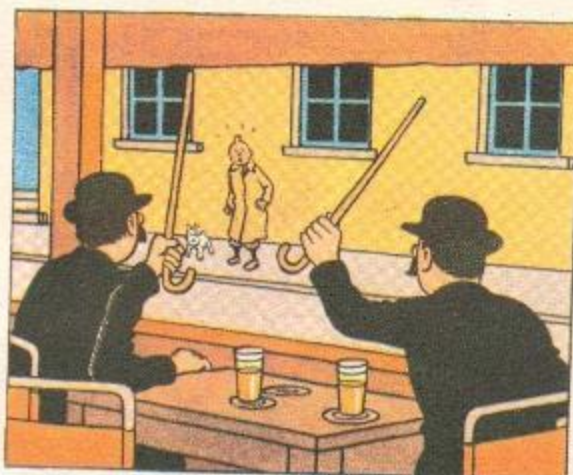
خرچنگ پنجه طلايی



حالا بیا بریم ؟ : اگه تکرار کنی با بند
گردنتو می بندم .



شانس آوردی ؟ ممکن بود
خود تو ببری . نگاه کن
چقدر لبهاش تیزه .



واقعا " از دیدنت خوشحالم !
تن تن عزیزم .



تن تن عزیز ، چقدر از
دیدنت خوشحالم . . .



یه نوشابه دیگه ؟

بله ، آقا .



دوستان قدیمی ،
چقدر از دیدارتان خوشحالم .



بسلامتی !

بسلامتی شما !



بفرمائید آقا ،





آن ؟ آنرا مرکز ستاد پلیس فرستاده .
همراه یک جسد در دریا پیدا شده .

آن چیست ؟



تا یک دقیقه دیگه
بر میگردم !



خیلی عجیبه !
ممکنه من ... ؟



خدای من ! عصایم !



موضوع چیه ؟ !



من بدنبال او میروم !



خدای من !
او عصایش را فراموش کرد !



حالا ، این کاغذ را
خوب نگاه کنم ...



باید با ذره بین به آن
نگاه کنم .



اما ! جالبه ! چیزهائی
اینجا نوشته شده ، اما محو
شده ...



چرا حرف گوش نمی کنی ؟



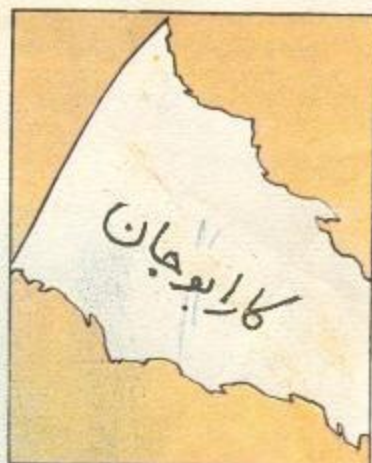
بازهم که یک استخوان ؟
این را از کجا آوردی ؟



آیا در اطاق مطالعه
جا گذاشته ؟



مواظب باش که دیگه تکرار
نکنی !



موضوع چیه؟



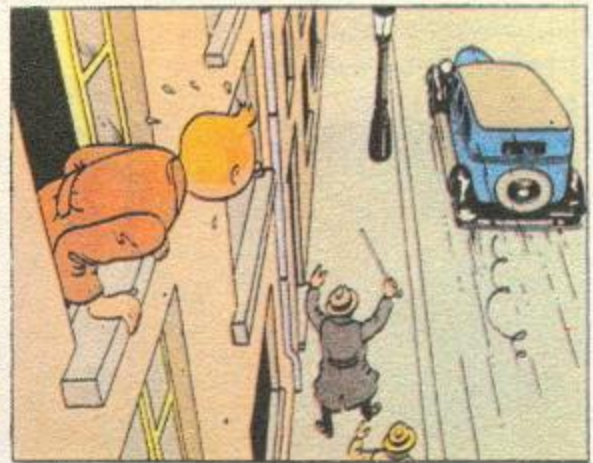
یک اسم آمریکائی،
سردر نمیآرم



این یک اسم آمریکائی
است...



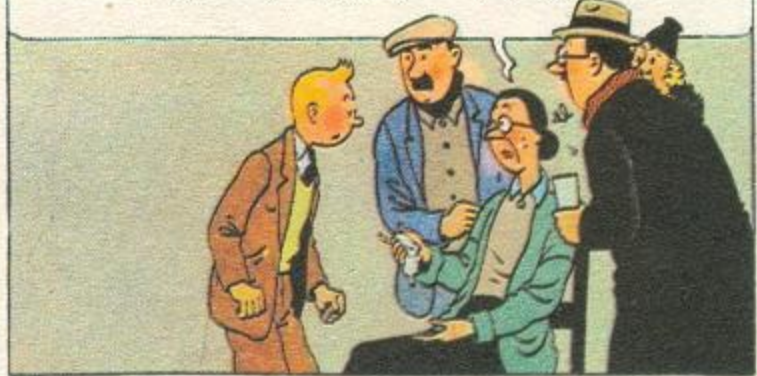
صدای صاحب خانه منه.
باید برم ببینم موضوع چیه؟



... پشت در توقف کرد سه مرد خارج شدند و به مرد
چینی حمله کردند و او را بزمین زدند! ...
من فریاد زدم! کمک! کمک! اما یکی از گانگسترها
من را با هفت تیر تهدید کرد و سپس آنها مرد ژاپنی را
به داخل ماشین انداختند و دور شدند، ...
نامه‌های هم برای شما دادند.



آقای تن تن، مرد ژاپنی یا چینی نامه‌ای برای شما داشت.
اما درست وقتی میخواست آنرا بمن بده یک ماشین ...



کشتی تجارتی
کارابوجان!



بله، مرد غریب شناسائی شده
اسم او هربرت داریزو صاحب
تیکه کاغذ اسرار آمیزو پنج سکه
تقلبی است، او ناخدای کشتی
تجارتی کارابوجان است.



سلام؟ ...
نازه چه خبر؟ ...
چی؟ ...



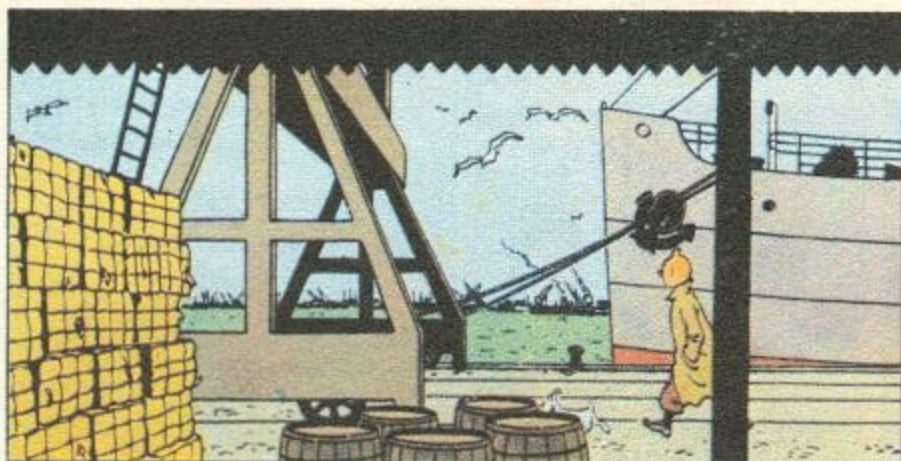
روز بعد

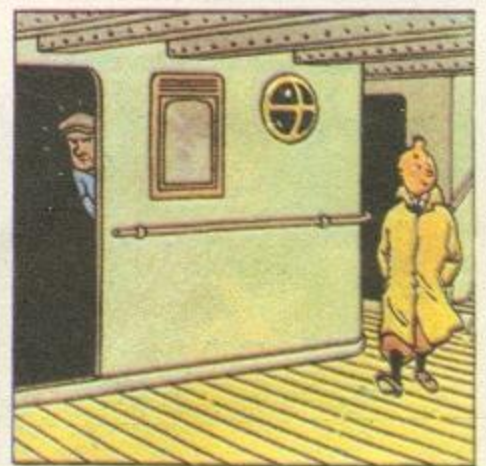
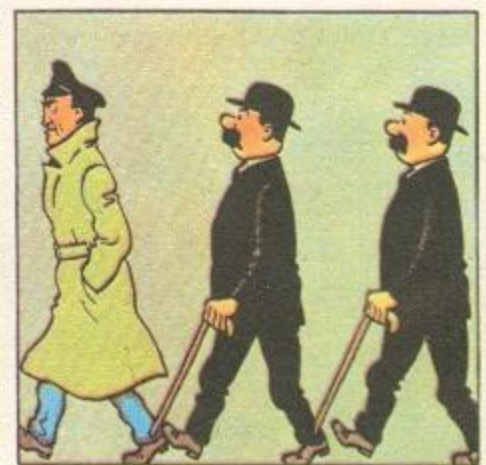
دررینک
دررینک
دررینک



یک قوطی + مرد غریب + پنج
سکه تقلبی + کارابوجان + یک
ژاپنی + یک نامه + آدم ربائی
= یک معمای واقعی
چینی.







پس ناخدا مشروب خور بوده، در شب مرگش، شما او را مست در شهر دیدید، سپس در آب افتاد و سعی کرد که به کشتی بازگردد اما نتوانست.



معذرت میخوام آقای معاون، هم اکنون آن کار را تمام کردم. بسیار خوب، الان میآم.



ما هم باید بریم، خیلی وقت شمارا گرفتیم. بهیچ وجه! در خدمت شما هستم.



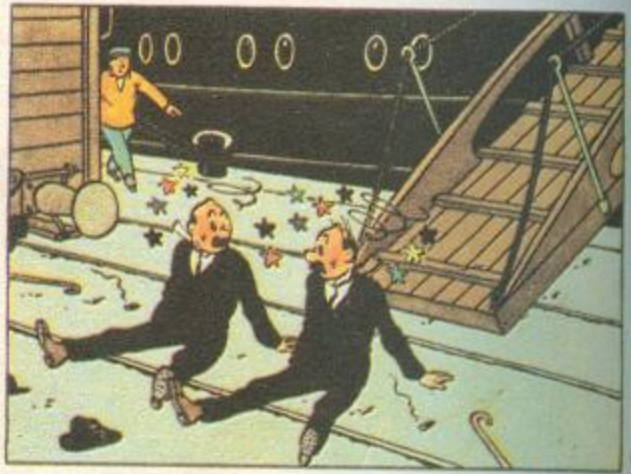
بله، آن در واقعاً کمی کمی کوتاه است. کمی کوتاه ... کوتاه ...



مرد جوانی که همراه شما به عرشه آمد چند دقیقه قبل رفت. آه! تن تن! ما کاملاً او را فراموش کرده بودیم.



مواظب پله باش، خدا حافظ! خدا حافظ!



چه اتفاقی برای تن تن افتاده؟



آنها مرا محکم بستانند آه! یک نفر داره میآد.



چرا مرا باز نمیکنید؟

این بستگی دارد به ...



چرا مرا بستانید ...

تظاهر بیفایده است. خودت بهتر میدانی.







بگذار ببینم ...



امیدوارم که این جعبه‌های غذا باشد .



حالا او مسلح هم است .

احمق !... نادان !... حالا باید پیداش کنیم



بطری های شامپانی ! سفید برفی ، چه خوبه !



خوبه بقیه جعبه‌ها را بازرسی کنم .



مانند قوطی ایکه که ما دنبالشیم !



خدای بزرگ !... قوطی های خرچنگ !



ساکت !... آنها دنبال ما میگردند !



هیس !



سفید برفی ، بیا بنوش ...



؟!



... چه اشتباهی آقایان !



باید او را از گرسنگی کشت . هیچ غذا آنجا نیست ...



خوبه کمی اطرافو بازرسی
کنم .

آنها كاملا " حق دارند ،
ما هيچ چيز برای خوردن
نداريم !

پس با قاچاقچيان مواد
مخدر طرف هستيم !

ترياك

چه غلطي
ميخوره !

مهم نيست ،
مشروب
داريم .

آقای معاون کاپيتان تورا ميخواد ...

آن مرد مست چي
ميخواد ؟

در اين حال ...

مگر اينکه ... بله ...

نه ، نمي توانيم به آن سوراخ
بالا برسيم ،

از اين بيعد من رئيس
كشتي هستم

تو - تو - تو تنها دوست من هستي ،

البته ، البته ، مطمئن باش كه
تو را از ويسكي محروم نميكنم .

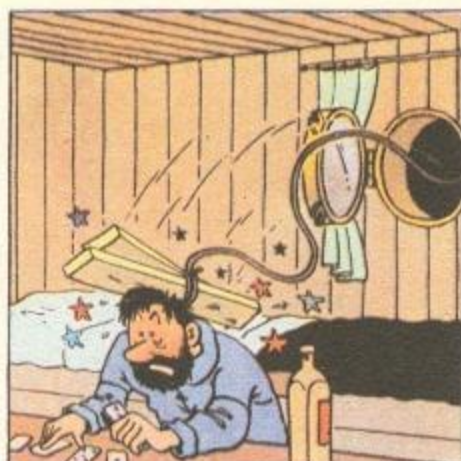
بله ، من دن - دنبال تو فرستادم ، آقای معاون ،
من دارم از تشنگي مي ميرم ! ... من يك - ق - قطره
هم ويسكي
ندارم !

فورا " براي ت ميفرستم .

ننگ

هوا تاريكه و بايد
نقشمام را عمل كنم .

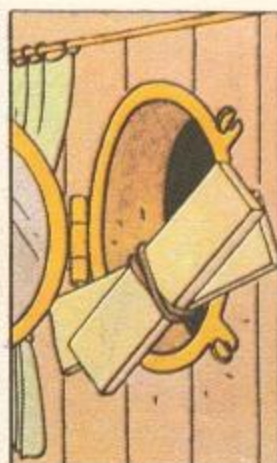
آتش



دو مریه باید
بیاندازم .



... شاید اثر
الکل است ...



هیچکس آنجا نیست !
اما چی ... ؟



ساکت !
... بی صدا .
کی ... کی ... تو
کی هستی ؟



تمیدانستی ؟

تریاک ! ... اما چگونه ؟ !
من مردی امین و درستکار
هستم ... اما چه کسی ... ؟
حتما " کار معاون است .



من مدت زیادی در انبار کشتی تو
کنار محموله تریاک بودم .

تر - تریاک تریاک
در انبار کشتی من ؟



اریاب تو کیست ؟

اریاب ؟ ... من ، من .
من کاپیتان کشتی هستم .

تورا بخدا ساکت باش...

هق ... هق ...
مادر! مادر!

آنجا ، آنجا ،
کاپیتان ! ...

هق ... هق ...
هق ... هق ...

گوش کن ، تو باید بمن کمک کنی .
باید قول بدی که دیگه مشروب نخوری ،
کاپیتان به شهرت و آبرویت فکر کن .

مادر پیر من ؟

من آدم بدبختی هستم ...

بیا اینو بنوش ،
بهتر میشی ...

اینجا چه خبر است ؟

مادر ...
هق ... هق ...
هق ... هق ...

در دام افتادم ...

مادر ...
هق ... هق ...
هق ... هق ...

شاید دیوانه
شده است ...

به چه کسی قول دادی ؟

نه ، نه ، نه ،
به او قول دادم که
دیگه ننوشم !

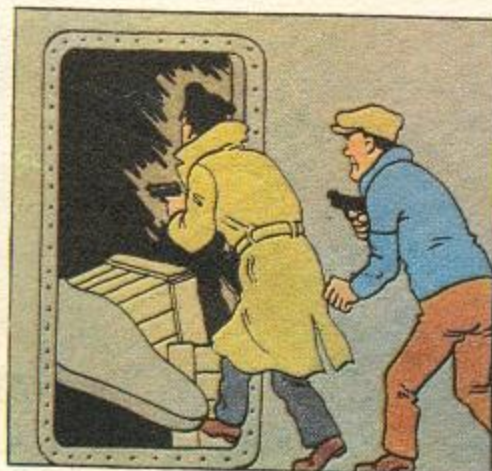
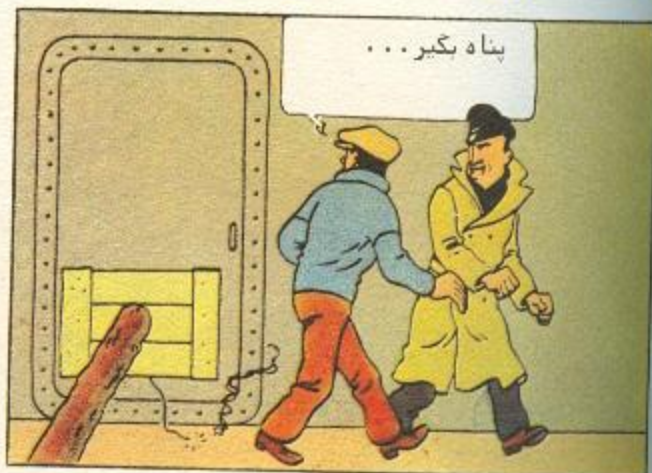
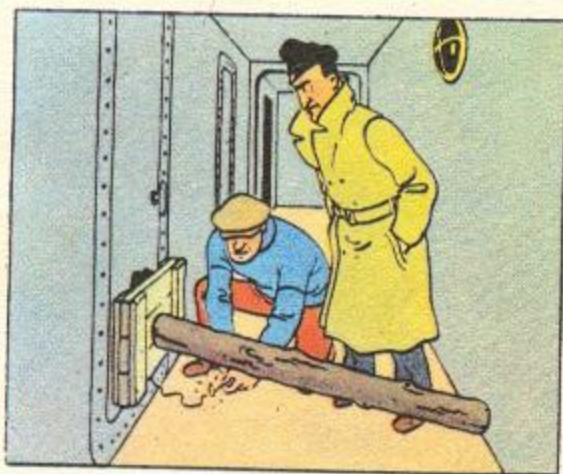
به مرد جوانی که اینجا بود ...

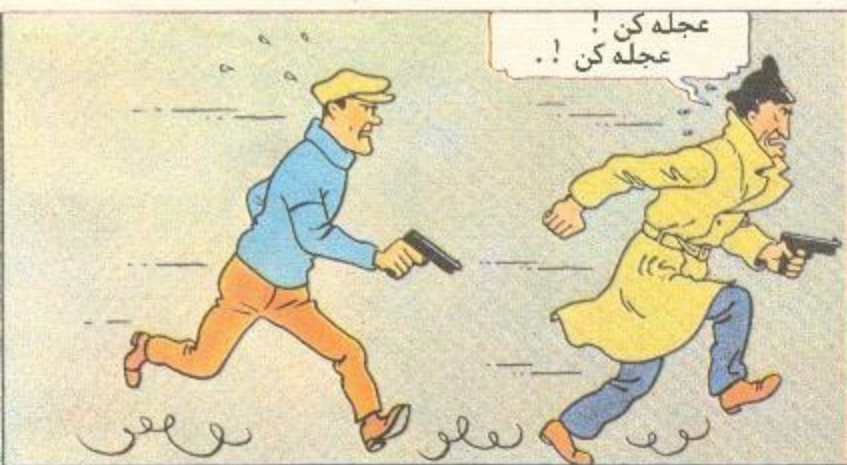
کدام مرد جوان ؟
جواب بده !

نمی دونم .
قبلا " او را
ندیدم .
بودم .

خدای من !

آن شیطان کوچک !
پس او اینجا هم بوده !







اگه... اگه آنرا برداری با من
طرف هستی...



آه،
یک سطل!



پاروهایمان! های!
داری پاروها را
میسوزانی!



بچه فضول، سطل را رها کن!



متاسفم... متاسفم... من خیلی
بدبخت هستم... من تمام بطری
مشروب را خوردم...



آه، من چه کردم؟ خدای من،
وای بر من!
حالا چه کنیم؟



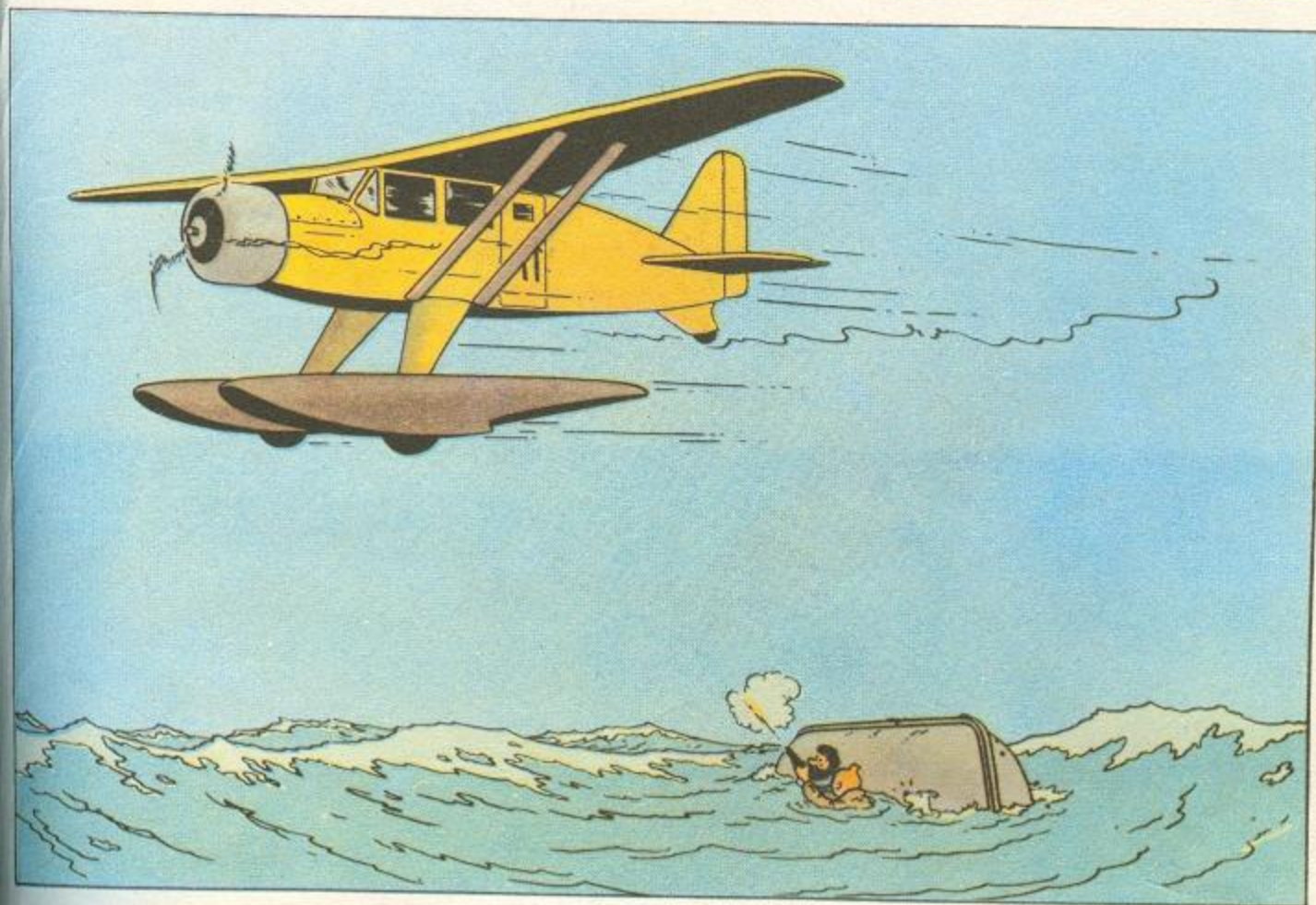
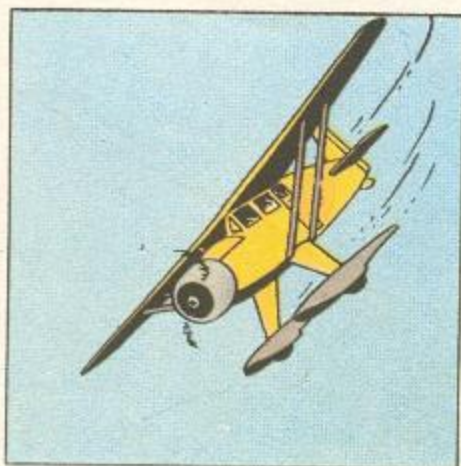
حروف
را می بینیم.



یک هواپیمای دریائی،
ما نجات پیدا کردیم...









نگاه کن، آنها کنار هم هستند،
من زیر آبی بطرف هواپیما شنا
میکنم.

نمی توانی...



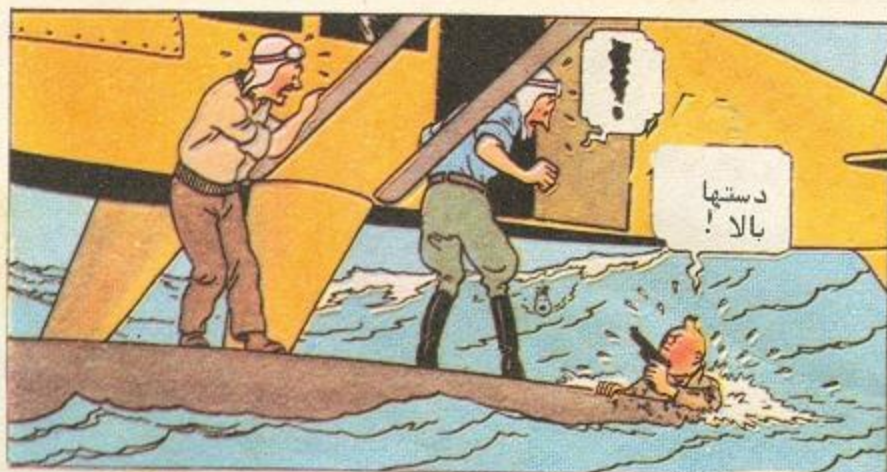
شانس آوردیم!... گلوله به بال هواپیما خورده.
تعمیر آن زیاد طول نمیکشه.
تو هواپیما را تعمیر کن
و من مراقب هستم.



تمام کردی؟
بله، تقریباً."



تمام شد؟
دارم آخرین پیچ را می بندم



دستها
بالا!



مقداری طناب پیدا کن تا این
دو مرد خبیث را ببندیم .



او موفق شد ! .



برگردید ...
در فکر کلک
نباشید .



اما پلیس زبان‌تان را باز میکند .

های ، میتونی
پرواز کنی ؟

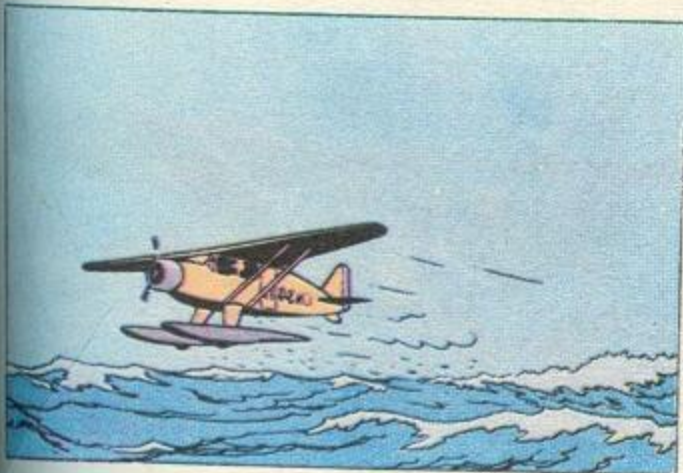


چه کسی شما را برای اینکار کثیف اجیر کرده ؟

شما شجاع هستید !
اما ما حرف
نمیزنیم ! ...



بهتره به دریا بیاندازیمشان !
این گانگسترها اگر بجای ما بودند
ما را ترور میکردند !
اما ما گانگستر نیستیم !
... بیا کاپیتان ، آنها را
ببندیم و برویم .



آه ، خدای من ، وحشتناکه !
ما هیچگاه نجات پیدا نمکنیم .



مطمئن هستی که راه اسپانیا است ؟
بله . اما هوا مساعد نیست .





آه ، یک بطری ! اینکاش ویسکی باشد ...

عجب ویسکی
خوبی ! ...

چون محکوم بمرگ
هستیم ،
می نوشم ...

هی ، چقدر عالییه .
یک تکان دیگه بده ! ...

لحظه خطرناکی
است ...

اما ، من ... من ...
میخواهم تکان بخورم ! ...
آنها را کن ! ...

چه شانس ! ...
خطر رفع شد ...

به پشت خود
نگاه کن !

حقه هایت برایم مهم
نیست !

فایده نداره ،
او نمی شنوه .

پس بگیر ،
خود سر لجوج .

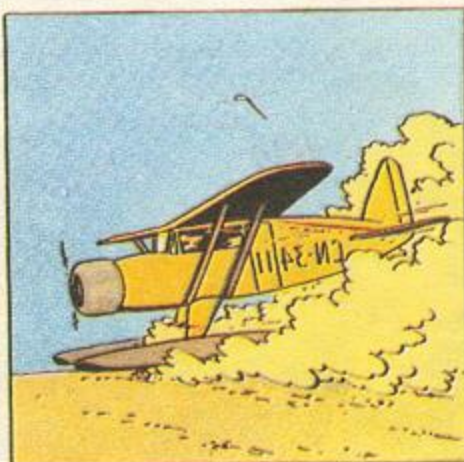
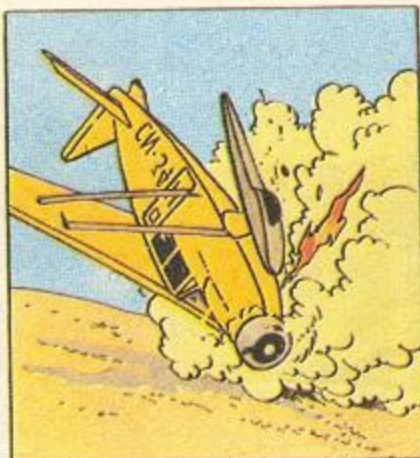
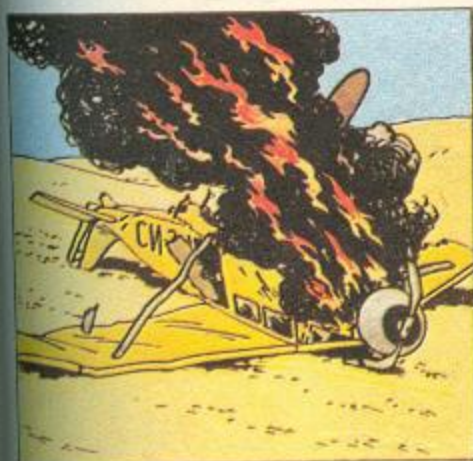
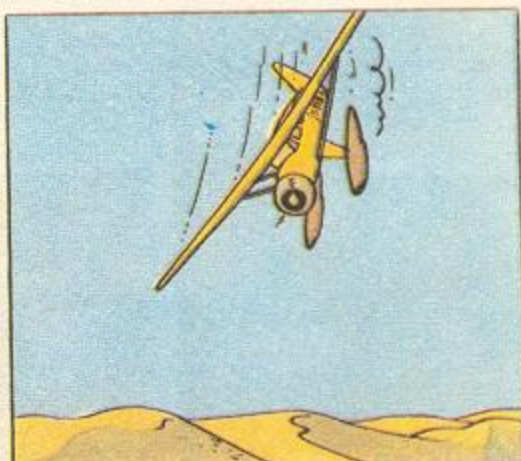
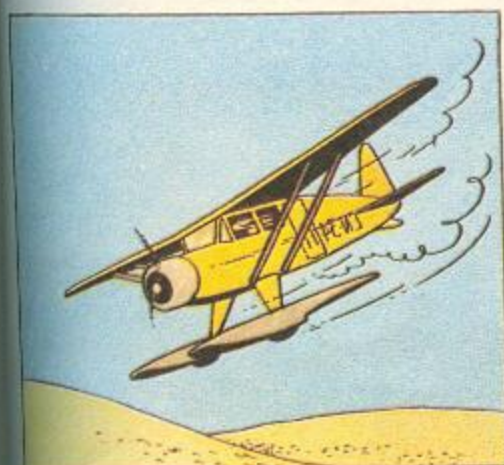
فرمان را بمن بده ،
یک ... دو ... سه ...

راحتم بگذار !
...

کمک! ... نزدیکه سقوط
کنیم ...



لعنتی! چه
اتفاقی افتاده؟



خدای من! ... دوزندانی؟ ...
آنها هنوز در هواپیما هستند ...



شانس آوردیم!





بله از تشنگی مرد!



متأسفانه ما در اسپانیا نیستیم!
ما در وسط کویر هستیم!

در وسط کویر! ... بنابراین
آن حیوان ... آن حیوان ...
از ...



یک شتر! ...

یک شتر؟ ... اما
اسپانیا شتر ندارد ...



زمین تشنه ...

زندانیها رفته‌اند.



کاپیتان شجاع باش!
ما هنوز زنده‌ایم.

زمین تشنه
....

مثل اینکه
قواش ته
کشیده.



موضوع چیه؟ ... ضعف داری؟

زمین خشک
زمین تشنه! ...



بیا بریم، کاپیتان!
شاید به چاه آبی برسیم!

زمین
تشنه ...



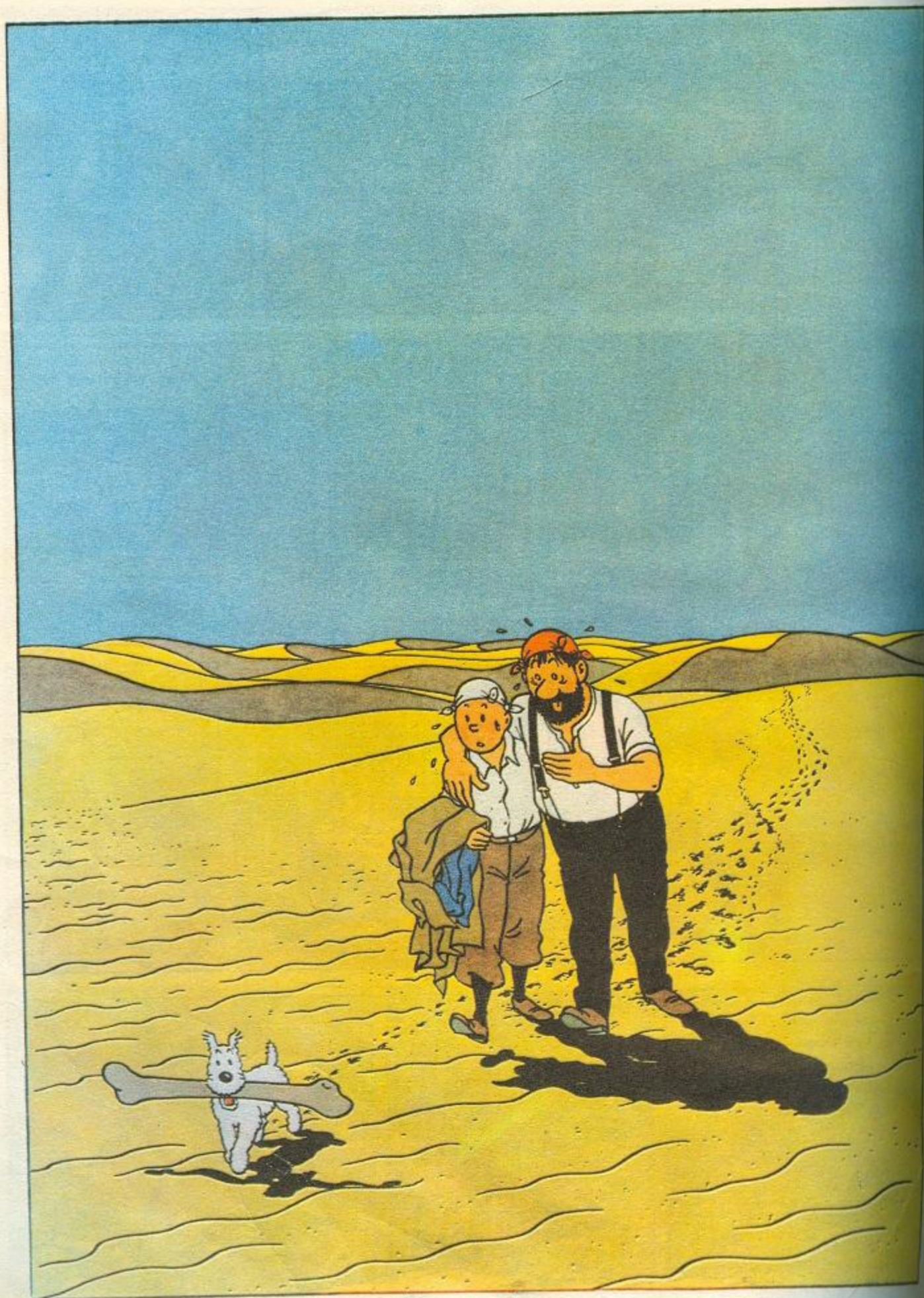
آنجا را نگاه کن ... آنها خیلی دور شده‌اند
و ما نمی‌تونیم به آنها برسیم.



طنابهایشان سوخته و به آسانی
پاره شده.

زمین تشنه
....





تن تن ... کجا هستی ؟
آب ! آب !



کمی در سایه این توده شن دراز بکش.



آب ! آب ! آب ! مردم ...
شجاع باش، کاپیتان !



؟!؟



هیچ چیز جز کویر بی پایان نیست ...



آب ! آب !



یک بطری شامپانی ! آنرا باز میکنم .



چگونه میتونیم از اینجا
خلاص بشیم !



عجب اشتباهی
کردم ؟؟



این چوب پنبه لعنتی !



بگیر ملعون



مکه من نگفتم که سراب است

اما من آنرا دیدم



چند ساعت بعد



در آنرا باز میکنم



آه! یک بطری شراب!

کجا او یک بطری دید؟



خیلی عجیبه،

باور نکردنی است.
محال است کارابوجان غرق شود.



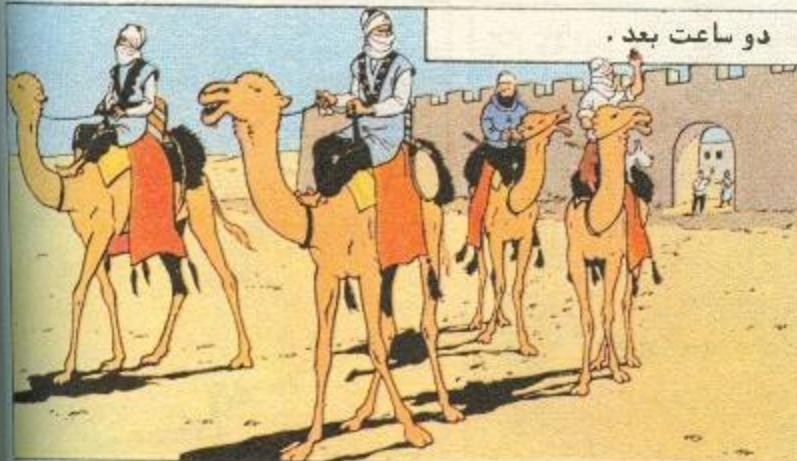
... یک کشتی برای کمک به
"کارابوجان" رفت و تمام شب را
جستجو کرد، اما کوچکترین اثری از
کشتی و سرنشینان آن بدست نیامد
حتما "غرق شده ..."



آخرین خبر. دیروز طوفان شدید تعداد بسیاری
از کشتی ها را غرق کرد. کشتی بخاری،
تان گانیکا "نزدیک" ویگو غرق شد، اما
جاشویان آن نجات یافتند. کشتی تجارتی
ژوپیتر بساحل رانده شد، اما جاشویانش سالم
هستند.



دو ساعت بعد.



منهم باتو موافقم

میخوام. هرچه زودتر به ساحل برگردم.

به این زودی؟ من دو راهنما با شما
میرستم. منطقه کاملا "امن" است.



خدا نگهدار تو باشه.



خدای من! ... چاه
کفگیر در مسیر راه تن
و دوستش است.



بسیار فوری،
تن تن و دوستش به چاه
"کفگیر" نزدیک
میشوند.



یک تلگرام بی سیم هم اکنون
رسید، آقا ...

متشکرم.



صبح روز
... بعد



تا هیچکس متوجه نیست ، جرعمای بنوشم .



احمد ، فوراً "پیش قراولان را اینجا بفرست . بطری ها را کجا گذاشتی ؟

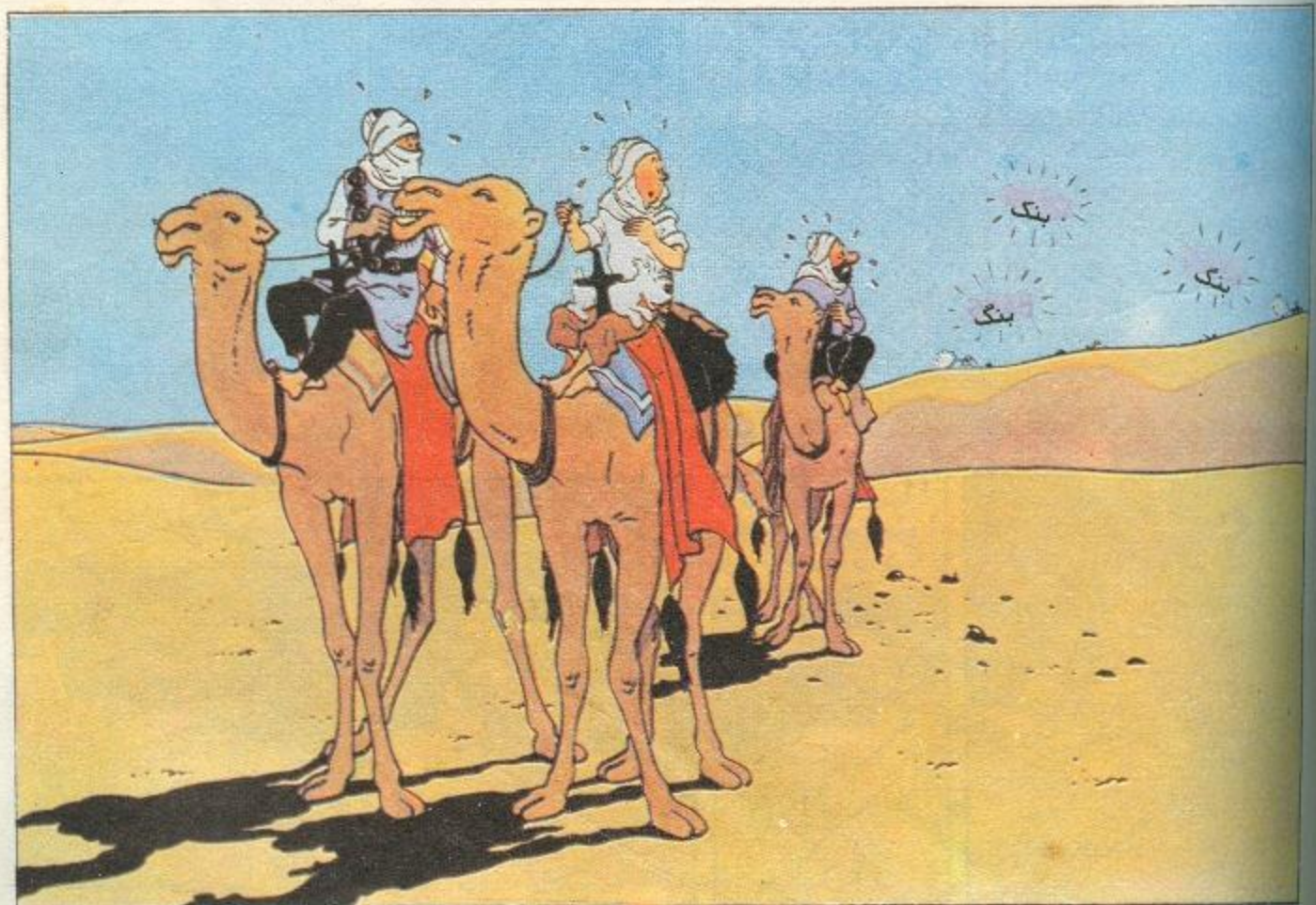
من از بطری ها بی اطلاعم .



بسلامتی تو ، دوست من !



نگاه کن ... ! کفگیر ...



ازود! پشت آن تپه شنی! پیاده شوید!



بربرها!





ترسو ها ... میمون ها ...
انگل ها ... کثافت ها ...



معجزه است ...
او زنده است ...



ما بموقع باز کشتیم، اینطور نیست؟ ...

بله، اما چطور
اینجا آمدید؟



خبر حمله گروهی به کفگیر
را از رادیو شنیدم و
بلافاصله خود را به اینجا
رساندم ...



بعد از اینکه سواران من
با زندانیها باز گشتند،
به جنوب خواهیم تاخت.



بعد از چند روز سفر،
تن تن و کاپیتان به بندر
بزرگی رسیدند.

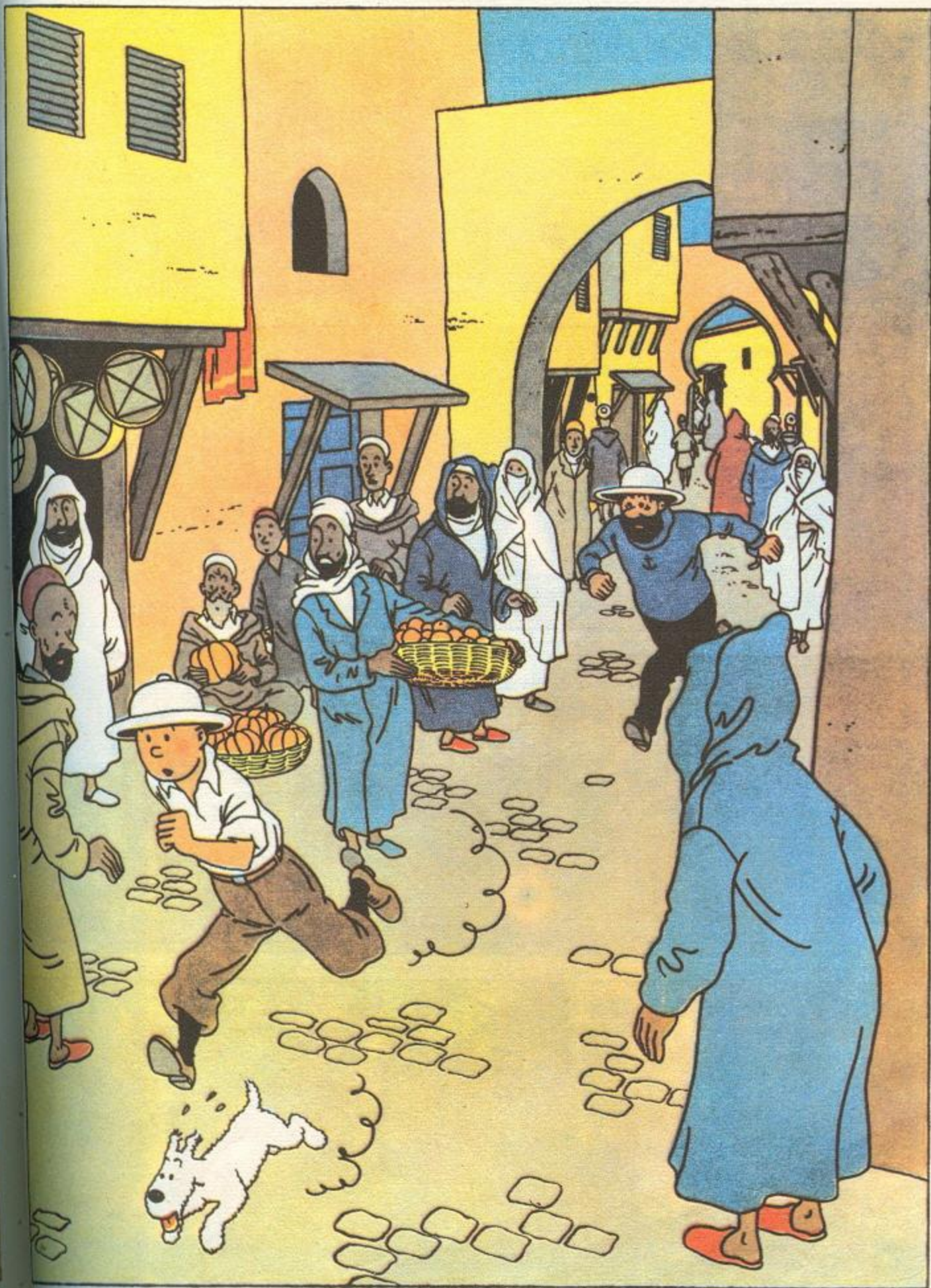


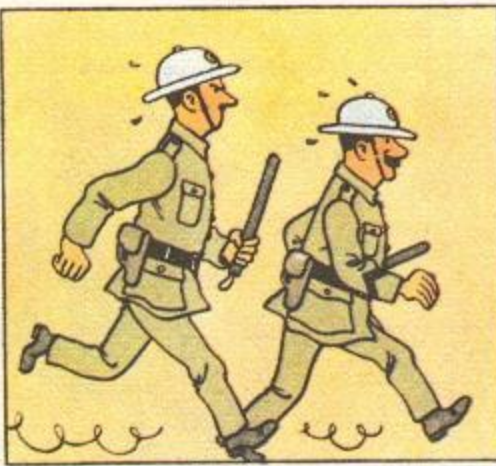
به بندر برویم. شاید اخباری
از کارابوجان بدست بیاوریم.
خوبه ...

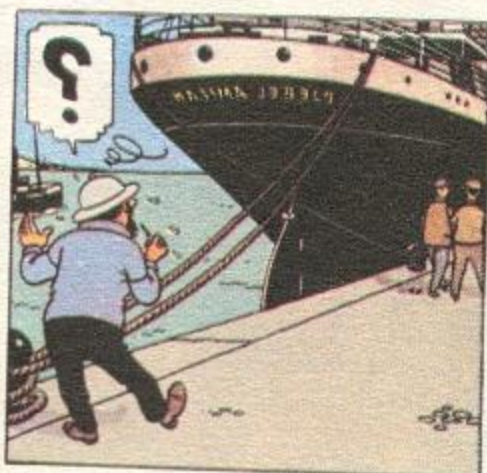


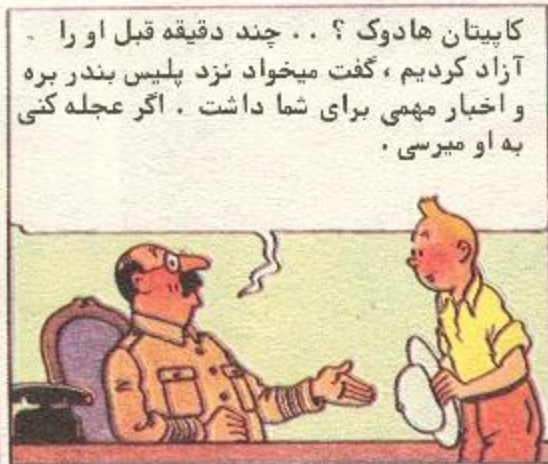
تن تن! ... تن تن!
... کجا میری؟

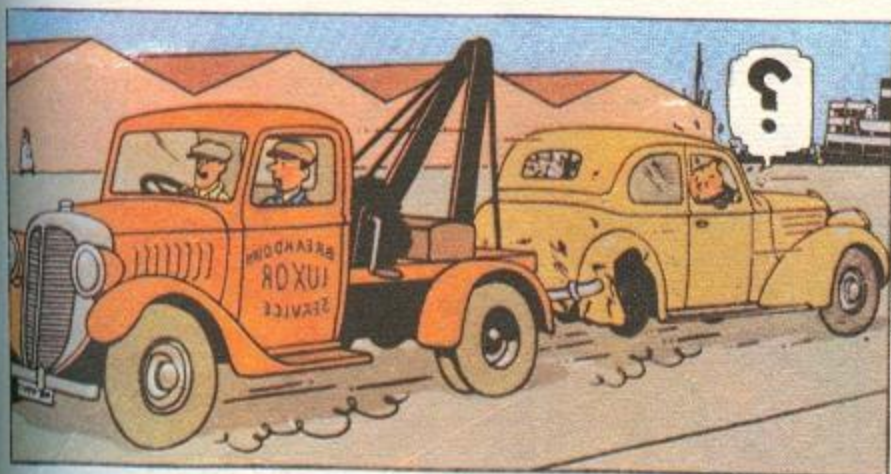


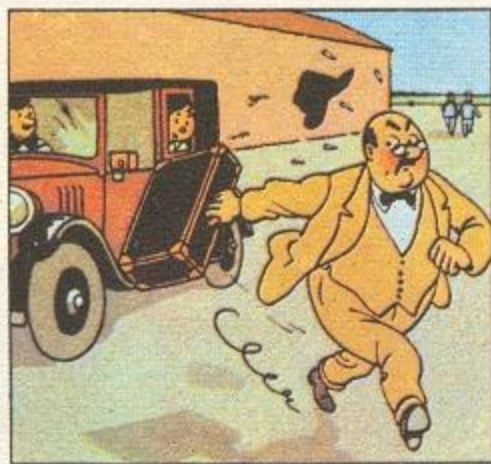












از کارابوجان چه خبر؟ وقتیکه پیغام
تورا بما دادند متحیر شدیم. من
در عرشه کارابوجان زندانی هستم.
در کشتی تریاک است."



خدا را شکر که سالم هستید.

فوق العاده است او ما را
شناخت!



دوستان قدیمی
من ...



آن قوطی خرچنگ
کجاست؟

نیست!



قوطی های خرچنگ؟

یکی از این قوطی ها را
در همین مغازه دیدم.

پس به آنجا
بریم.



شنیدیم که کشتی شکسته. مطمئنی که
کشتی تریاک حمل میکنه؟

تریاک ها در قوطی ماهی
با علامت خرچنگ طلائی
حمل میشه.



بیا، ارباب.

!?



قوطی را باز کن!



اینجا آقا، در قفسه
گذاشتم.

خودشه.



این قوطی را از کجا
خریدی؟

از محمد پسر علی
آنطرف خیابان



بله، خرچنگ است... ولی در داخل
قوطی های روی عرشه بجای خرچنگ،
تریاک بود

هوم! خیلی
عجیب است.



البته آقا،
خرچنگ است

نگاه کن!

خرچنگ است!





اسم و آدرس تهیه کننده قوطی های خرچنگ را بده .



اینجا چه میکنی ؟

شما صاحب مغازه هستید ؟



میتونی روی ما حساب کنی .

بله ، باید امین و راز دار بود .



ممکنه اطلاعات بیشتری در مورد
عمرین سالاد بمن بدی ؟



آنها را عمرین سالاد که از بزرگترین
تجار بغداد است فرستاده ... او قصری
باشکوه و خانه ها و ماشین های متعدد دارد !
او حتی هواپیما هم دارد .

آقا ، واقعا " ! ... خیلی
متشکرم



در این موقع



سلام آقای معاون ! ...
ما کاپیتان را پیدا کردیم ...
چی ؟ تا یکساعت دیگر اینجا
میآی ؟



برای نجات کاپیتان ،
اول باید لباس مبدل بپوشم .



راه باز کنید .

او را دنبال کنید



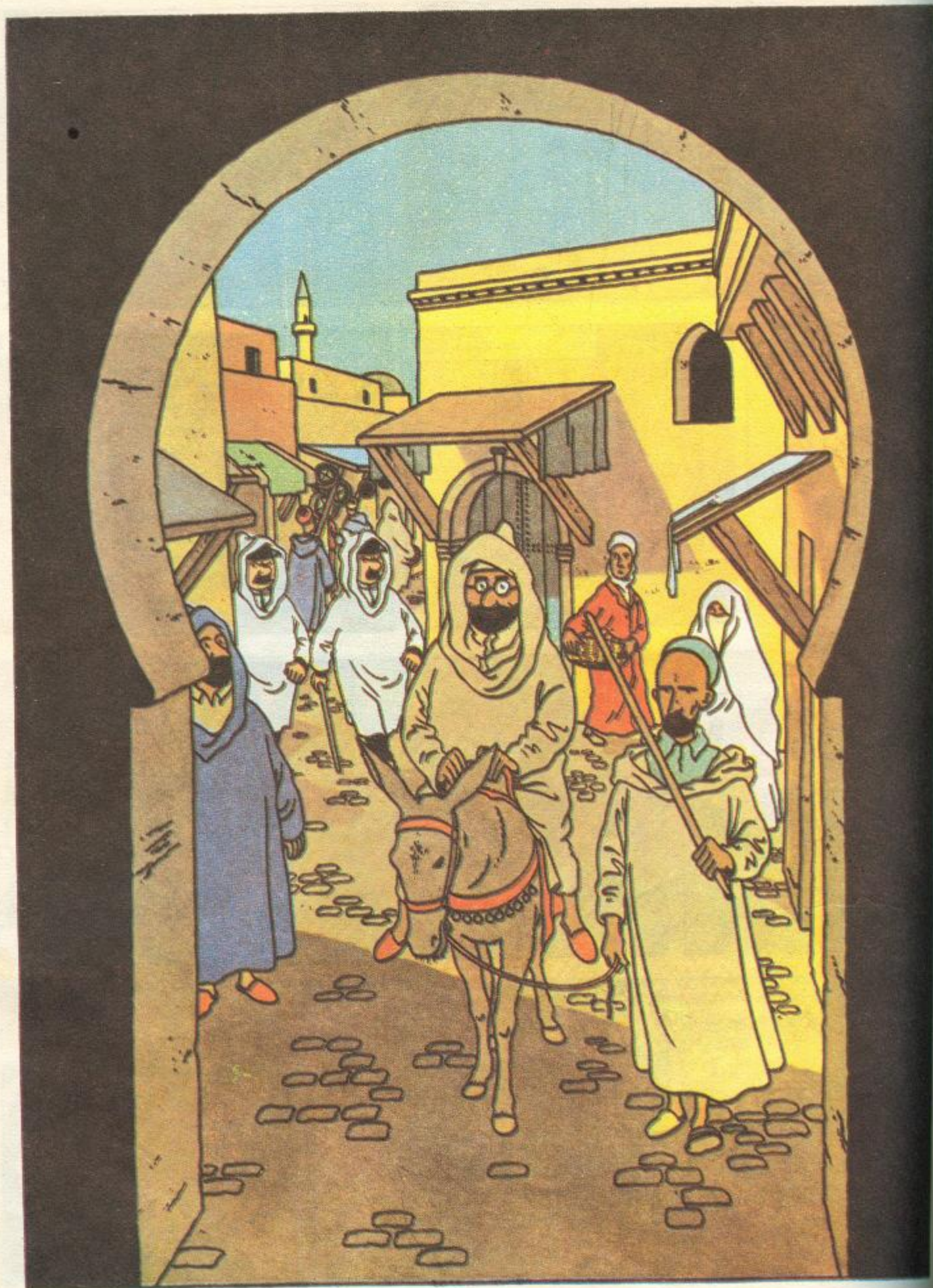
اریاب من همین الان با الاغش
رفت ، اونپاش

پس او ست .

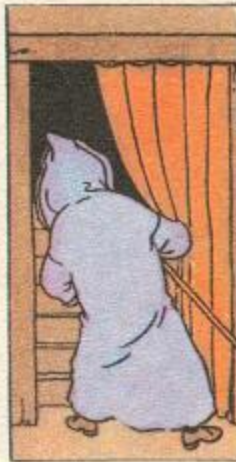


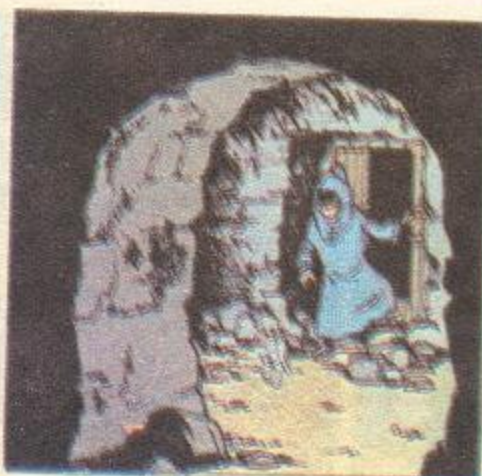
آقای عمرین سالاد اینجا
زندگی میکنه ؟ ...













هورا! قوطهای خرچنگ



هیچکس صدایت را نمی شنود.
تن تن کجاست؟



دزدها!

صدای کاپیتان است!



راهنماها!



اینجا!

?

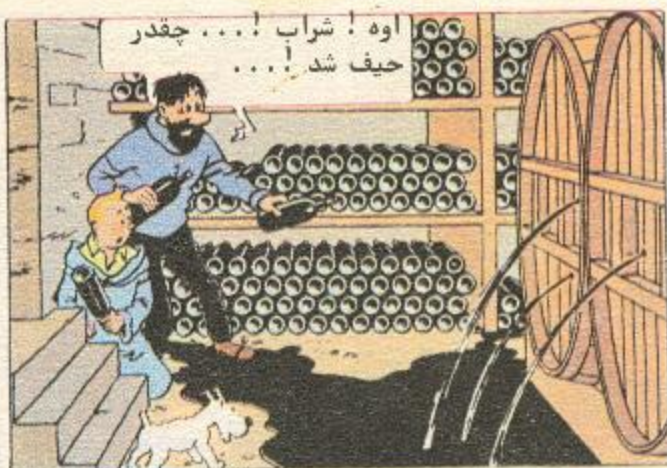


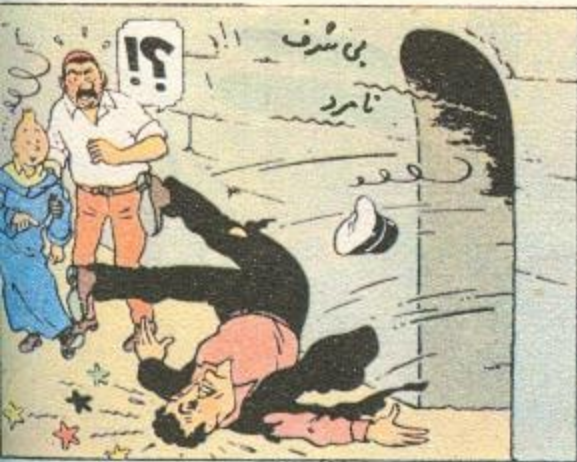
دستت را بده بمن تن تن!



هیچکس حرکت نکنه!
کاپیتان را باز کن...









آن سیاه را دستگیر کن! ...
او گانگستر است، با عصایش
مرا زد ...
باتوم من بود!



باز هم او!
هورا! پلیس!



عمر بن سالاد یک قاچاقچی تریاک
است! اما بعد چه میشود؟
خوک! غارتگر.



همراه من بیایید
تعدادی از آنها در
زیر زمین هستند.



همین مرد!

او را باید به دادگاه ببرید.



مراقب دزدان داخل زیرزمین باشید
تا ما دنبال او باشیم ...



معاون که از همه خطرناکتر
است فرار کرده ...



بسوی بندر ببریم، حتماً " آنجا رفته .







هورا ! او کمک ناخدا را دستگیر کرده !



هورا ! او کمک ناخدا را دستگیر کرده !

زود !
يکفر آنجا منتظر
توست .

بله ، من میخواستم شما را از خطر آگاه
کنم . یکشب ملاحی بنام هربرت داز
را ملاقات کردم ...

... و آنها او را کشتند
اما همراه او یک درب قوطی
بود که کلمه کارابوجان
بامداد روی آن
نوشته شده بود.

... که یکی از جاشویان
بود ...

... و بعدا
برق شد.

آہ! پس کہ
اینطور.

تا چند لحظه دیگر کاپیتان
کشتی در باره خرچنگ پنجه
طلایی صحبت خواهد کرد.

چند روز بعد . . .

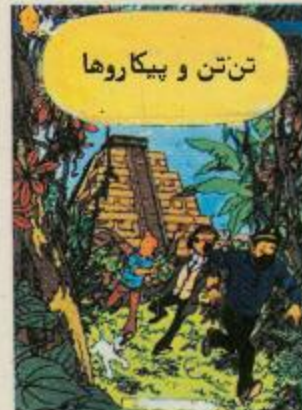
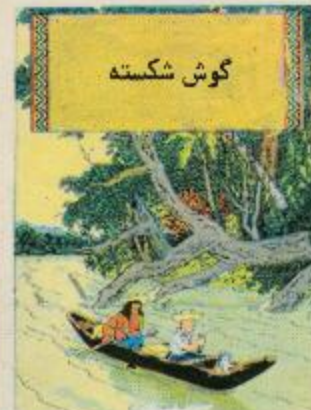
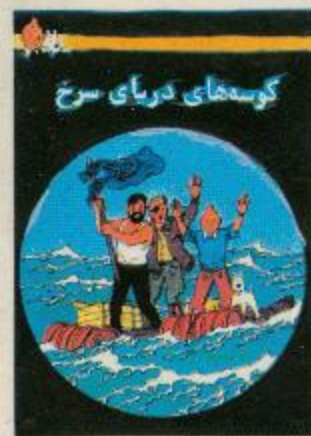
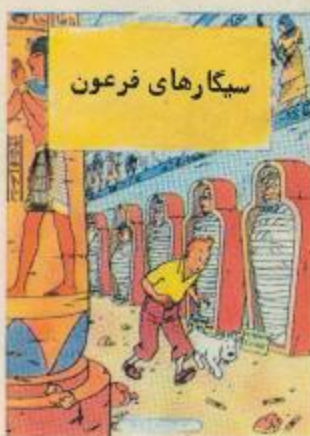
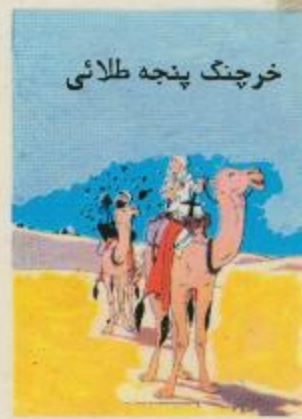
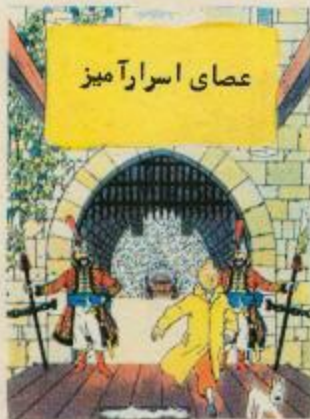
... باید از زحمات تن تن که
سازمان خرچنگ پنجه طلائی را
شناسائی نمود قدر دانی شود.

اسم گشتی را از او پرسیدم ،
او آنقدر مست بود که نتوانستم
صدایش را بشنوم و او اسم
گشتی را روی یک تیکه کاغذ
نوشت و در جیب گذاشت .





از سری ماجراهای (تن تن) که منتشر کردیم



انتشارات ونوس